

بقراط فرمود - چهار چیز باصره را زایل دارد - طعام شور خوردن - و بسیار آب گرم بر سر ریختن -  
و در آفتاب نگرستن - و روی دشمنان دیدن -

همچنین کالی فرمود - چهار چیز باصره را قوی کند - بر سبزه نظر کردن - و استقبال قبله نشستن -  
و سر به در وقت خواب کشیدن - و لباس پاکیزه پوشیدن -

هو الله الموجود فرمود - پس بدین ذات صفات و بیهما کمال از سر که چه و هر چشم و زبان میگذرم  
ای خوش آنزل که بدانند که منش میدنم خورم آندیده که بنید که منش منگرم

جالیانوس فرمود - عاقل چهار چیز پیوسته عادت خود کند - اول دوست بسیار فرا آوردن  
دوم باخلی الله شفقت بسر بردن - سوم بقدر مقدور بخشش نمودن - چهارم در افزونی علم  
کوشش نمودن -

دُعَا - اللهم انی اعوذ بک من علم لا ینفع - و قلب لا یشبع -

و بطن لا یشبع - و دعای لا یسمع -

ترجمه - ای بار خدا بد رستیکه من پناه میخواهم تو از دشمنیکه فایده نمیکند - و زودیکه عاجز  
نمینماید - و مشکیکه بیهوش شود - و دعائیکه شنیده نمیشود -

عاصم فرمود - بدانکه هر مومنی را چهار جوهر است - جوهر اول ایمان - جوهر دوم عقل - جوهر  
سوم حیا - جوهر چهارم عمل صالح -

همچنین هر یک را از رویت - در زود ایمان حدت - و زود عقل غضبست - و زود حیا طمعت  
و زود عمل صالح غیبتست -

هفتین ہرگز از چار چیز وزوی بهم میرسد صد از حرص - غضب از سیری - طمع از دوستی  
دنیا - غیبت از ہمیش بر -

وحی بر یکی از انبیاء بنی اسرائیل - کہ خاموشی از باطن روزہ است - و حفظ اعضا از محارم  
ناز است - و مایوسی از خلقت صدقہ است - و ترک ایذا می سلمیں جاوست -

دانشمندی فرمود - چار چیز نشان خواریت - اول از اصل خوب و بخرماندن - دوم کسی را  
بگفتن - سوم از خلق اسب بخل پیش آمدن - چارم پیش و توان دست طمع دراز کردن -

ادیبی فرمود - چار چیز پادشاهی رازیان دارو - خندیدن و روی کمتران - و صحبت داشتن  
با حقیران - و مشورت کردن با زمان - و رضا و اول بفساد و فسادان -

ابن مسعود فرمود - چار چیز از تاریکی دل پدید آید - اول سیر خوردن - دوم با ظالمان  
صحبت داشتن - سوم از گناہان فرسوش شدن - چارم با سید درازماندن -

لقمان حکیم فرمود - از چار نہر کلمات چار کلمہ برگزیم دورایا و باید گرفت یعنی خدا  
و مرگرا - و دور از فراموشش باید کرد - یعنی نیکی کہ از تو کسی رسد و بدی کہ بتو از کسی رسد -

شیخ بہاء الدین اورنگ آبادی میفرمود - کہ از جاہ کہند - و ناں شبینہ - و تعلیم با پرنیہ -  
و پرورینہ - بیزار بودن شاید کہ گاہی و وقتی بکار آید -

حکیم فرمود - دوستی بچار چیز محکم ماند - اول آنکہ بمصاحبت مہول نشود - دوم بمفارقت فراموش  
نکند - سوم در محنت و راحت متغیر نگردد - چارم در حضور و غیبت مبدل نشود -

حقیقتی چار چیز اشرف موجودات گردانیدہ - اول اسپ کہ اشرف حیوانات است - دوم

وقتِ خرمک اشرفِ نباتاتست - سوم لعل که اشرفِ جواهراتست - چهارم انسان که اشرفِ مخلوقاتست -  
بقراط فرمود - از چهار چیز احتراز لازمت - اول آنکه دروغ نگوید - دوم در حق ناشاکراں  
جو از روی نماند - سوم سفید را دوست ندارد - چهارم در کارها سبکی نکند -

ادیب لبیب فرمود - چهار چیز دلیل نادانیت - اول با کودکان صحبت داشتن - دوم از بزرگان  
زماناں امین بودن - سوم با نادانان کارزار کردن - چهارم بر ناآزموده اعتماد کردن -

کتبہ کتبہ سلطان عبداللہ قطبشاہ بر خاتم گذر کردی صفا آورده پانچون ششمین ہجرتی و ہجرتی  
از فریب باغبان غافل مشوئی عنذہ پانچون ششمین ہجرتی و ہجرتی

نوشیروان فرمود - فاضلتترین پادشاہان از وزیر - و عاقلترین زماناں از شوہر - و بہترین  
اسپاہان از مازبانہ - و نیکوترین شمشیر از صیقل بنیاز نیستند -

خواجہ عبداللہ انصاری فرمود بہترین نعمتاں بہترین لذتہا حیاتست - و حیاتیکہ میاید خداوند  
شود عینِ ممانتست - مدتِ حیات و عمر را منتقم دان - فرصتِ وقت را عزیز و محترم دان -

رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرمود - سخی نزدیکیت بحقیقتی - و نزدیکیت بہشت - و نزدیکیت  
بہر دمان - و دورست از دوزخ -

ہیچنین نخیل دُورست از خداوند دورست از بہشت - و دورست از دمان - و نزدیکیت  
بہ دوزخ -

در خبرست کہ عاقل ار بود کہ اورا چار ساعت باشد - ساعتیکہ حساب خود کند و ساعتیکہ  
با حق تعالی مناجات کند - و ساعتیکہ تہ بیرعاشش کند - و ساعتیکہ با آنچه اورا باج

کرده اند بیاساید -

نکته اگر محبت اگر جااست که جام مرگ را در کشیدنیست - و اگر در است و اگر در بی واری و ارجرا

پشیدنی - هر شاه رشد شد رحلت از شدنیست - و جسم بی بقا پوسیدنی -  
بسیار دولت و نعمت بند

علی کرم الله وجهه فرمود - قیام دنیا بوضع خوب ما و اما که این چهار چیز بیک اسلوب باشد -

یکی عالم که عمل معلم خود کند - دوم جاہل که از تعلیم عاجز نماید - سوم تو انگر که بخشش بفقرا نماید - چهارم

فقیر که نفروشد آخرت خود بدینا -

علی کرم الله وجهه راجع گفتند پس آنحضرت گفت بار خدا یا بد رستی که تو داناتری پس

از نفس من - و من و انا تریم نفس خود از ایشان - بار خدا یا بگردان مرا بهتر از آنچه گمان دارند

و بیامرز برای من گناهانیکه ایشان نمیدانند -

حکایه عبد الرحمن خازنی فرمود - راحت جسم از قلت طعام - و راحت دل از قلت انتقام -

و راحت روح از قلت منام - و آبادی ملک از حسن انتظام حاصلست -

فیلسوفی فرمود - صحبت با جاہلان داشت - و نصیحت از فضولان شنیدن - و تکوینی با بیدان

کردن - و عمل بقول زماں کردن - قیامت و شقاوت آورد -

خواجہ عبد الله انصاری فرمود - بدترین عیبها را بسیار گفتند - عمر را بنا و انی آخر مرسان

عیبیکه در دست دیگران از ازاں ملامت کن - طاعت نکرده دعوی کرامت کن -

سفر اطم فرمود - کمال مردم با آن بایشناخت که اگر رای صواب از او سرزند با آن افتخار نماید - و هنگام

ندامت او را غیرت از جای نبرد - و هنگام مدح نخوت باوراه نیاید - و کار خیر تکلف نکند -

خواجۀ عبداللہ انصاری فرمود - طالبِ خدا را کہ بہانہ است - مقصود خداوند خانہ است -  
آنکہ بہشت میآزود و مردورست - و آنکہ بغیرضربِ خدا پرواز و دستورست -

ارحاسیپ فرمود - بخدایاتِ شایان و لہای پادشاہان بدست آرید - و بادوستانِ لطف  
و احسان کسبید - و دشمنان را باستمالِ مظلُمس گروانید - و بازن و فرزند مراعات نماید - تا  
عیشہای شہاء سبچگاہ منتصن نگردد -

شیخ نصیرآبادی فرمود - متقی را چہار شانت - حفظ الحنہ - و بذل المجرور -  
و الوفا بالعہود - و القناعۃ بالموجود - متقی را بود چہار شانت - حفظ احکامِ شرع اول آن  
ثانیاً آنچه دسترس باشد بر فقیران و بکیاس پشد عہد را وفا کند پیوند ہر چہ باشد بدان شود عز  
محقق فرمود - مرد چہار قسمند - یکی سخی کہ خود خورد و بدیگری ہم دہد - دوم کریم کہ خود نخورد و  
بدیگری دہد - سوم بخیل کہ خود خورد و بدیگری نہ دہد - چہارم لئیم کہ نہ خود خورد نہ  
بدیگری دہد -

فائدہ تخمِ راحتِ محنت و ثمرِ محنتِ راحت - ہر کہ محنت گزیند راحت بیند - برکت در محنت کشت  
و آخر حرکت سکون - و سکون موجب آرام - لیکن سکون بعد حرکت نہ قبل حرکت چہ آن  
محمودست و این مذموم -

خواجہ ابوبکر و براق فرمود - امروز خلق چہ چیز میطلبد اما نمیآید - مردی پرسید کہ  
آن کہ آمدند - فرمود - یکی لقمہ حلال - دوم یادِ یوائف - سوم طاعتِ بیرون - چہارم عالم  
بیطمع -

عاقلی فرمود۔ جرأت شجاع بجا ربت۔ ویانیت مردم بمعالت۔ محبت زن و فرزند بکثرت  
و فلاکت۔ استخوان و دستاں بجا بت و مصیبت۔ ملاحظه تو اں کرو۔

یحییٰ بن معاذ فرمود۔ از سیری گوشت پیدا آید و از ان شہوت فزاید۔ کہ شہوت باعث  
سیئات۔ و سیئات سبب سختی قلبست۔ کہ از ان فرورفت و رفت دنیا و زینت آن۔

عاقلی فرمود۔ تعریف خود بزبان خود نازیا۔ و بتعریف لایب گران مغرور شدن ناستر  
فوقہ بستر بجاقت قرصیت۔ و برنج و ملال و اولیاء خلاف تمذیب۔

رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرمود۔ چهار چیز بہشت بہتر از بہشتت۔ ہمیشگی بہشت  
بہتر از بہشتت۔ خدمت ملائکہ بہشت بہتر از بہشتت۔ ہمسایگی انبیا بہشت بہتر از بہشتت  
خوشنودی خدا تعالیٰ بہشت بہتر از بہشتت۔

ادیبی تشیح ضرب الصبیاں کا لہار فی البتائ۔ چنان فرمود کہ نفس انساں  
طفلیست خیرہ و نادان کہ پذیراویب گوشش نکند و آنچه بیا موزد فراموشش کند۔ و بزجر  
توبیح نادیب پذیرد و بہر شفقیت راہ بطلالت گیرد۔

حامد لغاف فرمود۔ چار چیز بچار چیز جستم و یافتم بدیگر چار۔ روزی بزین جستم  
و یافتم باسماں۔ تو انگری بمال جستم یافتم بقناعت۔ راحت بکثرت دولت جستم یافتم  
بقلت۔ ولذت نعمت جستم یافتم بصحت۔

حکایت معتمد خلیفہ نگینیکہ بانگشت خود داشت بمنتخ بن خاقان کہ کم عمر بود معاند نمود  
و فرمود کہ ازین خوبتر چیزی دیدہ منتخ عرض نمود کہ ملی با امیر المومنین دستیکہ درو این نگین

نہا وہ است از نگین عمدہ زیادہ است خایندہ میں جو اب پسند نہ تو انعام فرماد۔

خواجہ بزرگ معین الدین چشتی فرماد۔ چار چیز اگر نفیست۔ اول درویشی کہ  
توانگری در جلوہ گر باشد۔ دوم گرسنگی کہ سیری در جلوہ گر نہ ہو مگر خوشی در جلوہ گر باشد۔  
چهارم بختی کہ دوستی در جلوہ گر باشد۔

عبداللہ بن مبارک فرماد۔ کہ حکیمی از چار ہزار کلمات انتخاب نمود۔ اول بکلمی حال عماد  
زن کس۔ دوم هیچ خیال بر مال مغرور مشو۔ سوم ہچکاکہ بر عمدہ خود زیادہ از طاقتش  
بارینداز۔ چہارم علمیکہ نفع نہ بکار دنیا و آخرت گاہی میاموز۔

عاقلی فرماد۔ در دنیا چار چیز بختست۔ اول دیگر چہار بختتر۔ اول بیماری بختست در سفر  
و غربت بختتر۔ دوم سفر بختست در پیادہ روی بختتر۔ سوم قرص بختست در تنگدستی و مفلسی  
بختتر۔ چہارم پیری بختست در تنہائی و بکسی بختتر۔

عمر رضی اللہ عنہ فرماد۔ کہ نمازت بر چار نوعست۔ اول نمازت روز آنکہ کسی ناخوردہ  
از خانہ بیرون رود۔ دوم نمازت سال آنکہ کسی وقت نراعت بہت اذارد۔ سوم نمازت عمر آنکہ  
زوجہ کسی ناسوانق باشد۔ چہارم نمازت ابد آنکہ ہفت تنالی از کس ناراض  
باشد۔

فاضل فرماد۔ مردم را چہار صنفست صنف اول ایشانند کہ ہم خوردانیک خواہند و  
ہم دیگر از صنف دوم ایشانند کہ نہ خوردانیک خواہند نہ دیگر از صنف  
سوم ایشانند کہ خوردانیک خواہند و دیگر از صنف چہارم ایشانند کہ

دیگر از انیک خواهند خوردانه - دکار همین صنف دارد -

انتخاب توریست هر که راضی شد بران چیز که خدا تعالی او را در راحت یافت بدینا و آخرت

ایضاً زبوسر هر که علمده شد از آدمیان نجات یافت بدین و دنیا -

ایضاً انجیل هر که دفع کرد دشوتمهای نفس خود معزز گردید بر دوسرا -

ایضاً فرقان هر که نگه داشت زباز سلامت ماند بدینا و عقبی -

سقراط فرمود - مردم چهار گونه اند - جواد - بخیل - و مصرف - و مقتصد -

جواد آنکه نصیب دنیا را به نصیب آخرت بدل کند -

بخیل آنکه نه اورا نصیب از دنیا بود و نه از آخرت -

مصرف آنکه نصیب او منحصر در دنیا باشد -

مقتصد آنکه از دنیا و آخرت با نصیب بود -

رسول صلی الله علیه و سلم فرمود - بنی آدم چند طبقه اند -

بعضه زود غضب روند و زود باز گردند -

بعضه ویر غضب روند و زود باز آیند -

بعضه ویر غضب روند و دیر باز آیند -

بعضه زود غضب روند و دیر باز آیند - بهترین ایشان صاحب قسم ثانیست -

و بدترین ایشان صاحب قسم اخیر -

فاضل صورت چارگان را بدینگونه تفاوت فرمود -



یکی صورتاً و معنی و نیاست و آن چیز است که زائد بر کفایت نیکس باشد۔

دوم صورتاً و معنی عقیبت است و آن طاعت با اخلاص است۔

سوم صورتاً و معنی نیاست و آن طاعت است که بر یا باشد۔

چهارم صورتاً و نیاست معنی نه و آن اوای حقوق حرم خود است۔

مرقعہ ارسطو بجواب اسکندر۔ کہ ای فرزند طوائف اللوک را چهار نوع است۔

نوع اول با رعیت و با خود سخی۔ نوع دوم با خود سخی و با رعیت لئیم۔

نوع سوم با رعیت سخی و با خود لئیم۔ نوع چهارم با خود و با رعیت لئیم۔

قسم اول بالاتفاق نیکست۔ قسم دوم و چهارم بالاتفاق بد۔ بقسم سوم اختلاف است

حکما و ہندیک و حکما و فارس بپسگویند۔

ابن مقفع فرمود کہ از کتاب حکما و ہند چار کلمہ انتخاب نموده اند۔ کلمہ اول

در دلالت پادشاہان بدالت کلمہ دوم در وصیت رعیت نسبی کو کارے و

فرمان بر اوری۔ کلمہ سوم در محافظت صحت ابدان کہ تا اگر سنہ نشوند دست بطعام

نیارند و پیش از آنکہ سیر شوند دست بدارند۔ کلمہ چهارم در نصیحت زنان کہ چشم

از روی بگنگان دور دارند و روی خود از چشم نامرمان مستور۔

نقل پیش حاکمی چار کس بیک جرم گرفتار آمدند۔ حاکم بر یکی نگاہ نمود۔ و بدگیری بیان

نمود کہ با تو این امید نبود۔ بسومی اشارت فرمود کہ این حرکت از تو بجا نبود۔ چارمی را حکم

تشہیر فرمود۔ اولیں ہاں روز نہر خورد و مرد۔ دومی جلا وطن گردید۔ سومی عزلت گزید۔

چهارمی هنگام تشبیه که بجای خود رسید پیش طلبید گفت بپای که ای دل یکد شهر باقیست  
بزرگمهر فرمود - لازمه ماوک سلاطینست که از چهار چیز محترز باشند -

اول - غضب که کار عاجز است و پادشاه عاجز نیست -

دوم - دروغ که با میدویم باشد و پادشاه از امیدویم برست -

سوم - بخیل که باذیت و احتیاجت و پادشاه محتاج نیست -

چهارم - سوکند که برای نفی تهمت و پادشاه از مقام تهمت بیرونست -

اعتدای خواجه عبد الله انصار علیه الرحمة

الهی بیزارم از طاعت یکم که بر العجب آرد و مبارک معصیت که مرا بگذارد -

الهی پاکانرا استغفار باید پاکانرا چکار باید -

الهی اگر کار بگفتار است بر سر گونیدگان تا جم و اگر کبر و ارست چون سلیمان بوری محتاجم -

الهی یافت تو آرزوی ماست و ریافت تو نه بازوی ماست -

حائز اصم فرمود - کسیکه با چهار چیز بدون چهار چیز مدعی باشد دعوی او باطلست -

اول هر که مدعی طاعت خدا باشد و از چیزهای حرام نه پرهنز و دعوی او باطلست -

دوم هر که مدعی محبت رسول مقبول باشد و مسکینانرا حقیر شمارد و دعوی او باطلست -

سوم هر که مدعی بهشت باشد و صدقه نهد و دعوی او باطلست -

چهارم هر که مدعی خوب دوزخ باشد و از گناهان باز نماند و دعوی او باطلست -

پادشاه ولی الله محمداش دهلوی فرمود - در سخن گفتن در راه رفتن و نشستن و برخاستن بریم

برسم و عادت اقویا کار کن اگر چه ضعیف باشی و اگر ناگاه که آدمی عیب یا جیب یا نخل از تو صادر شود در کتمان و احتیاط آن کوشش باید نمود و از آن شریکس باید بود که نفس تو با آن او خرابتر شود.  
انتخاب باید دانست که آدمیان را چهار نوع است.

یکی آنکه هم در دنیا و هم در عقبی فراخ رویت و هو الغنی الصالح

دوم آنکه در دنیا تنگروزی و در عقبی فراخ رویت و هو المومن الفقیر

سوم آنکه در دنیا فراخ روزی و در عقبی تنگرویت و هو الکافر الغنی

چهارم آنکه در دنیا و هم در عقبی تنگ و زیت و هو الکافر الفقیر

صَحْفَةٌ وَهُوَ عَدُوٌّ لَكَ مِنْ صِدَائِكَ مُسْتَفَادٌ شَأْنِي وَشَمْسٌ تُوَازِدُكَ حَاصِلِي شَوْقٍ

فَلَا تَسْتَكْثِرَنَّ مِنَ الصَّحَابِ بِسِوَا مَنْحُوَاهِ اَزْدُوسْتَانِ -

فَإِنَّ الدَّاءَ أَكْثَرَ مَا تَرَاهُ بِسِوَا سِتِي كَمَا بِيَارِي أَكْثَرَ أَنْتَ كَمَا سَبَبِي -

يَكُونُ مِنَ الطَّعَامِ وَالشَّرَابِ - پدید میشود از طعام و شراب -

نصیح یعنی همان دوست دشمن میگردد پس باید که با دوست مراعات مراتب دوستی نماید

و از موجبات دشمنی امر از باید که مبادا دوستی مبدل بدشمنی گردد -

حکمای هرگاه دوست دشمن میگردد پس بسیار کسان را دوست نباید گرفت که مبادا در کثرت

احباب بعضی مراسم دوستی نامرعی مانند دوست برهم خورده دشمن گردد -

یعنی هر چه دعوی کردم که دشمن از دوست استفاد میشود -

دلیل برین دعوی آنست که تو سبب تحقیق مرضی که عدوی جانست اکثر از یادتی طعام

و آب که دوستان جانی اند حادث و پیدا میگردد.

## بَابُ الْحَمَاسِ

کاملی فرمود پنج چیز طبیعت - یکی وفا - دوم مدارا - سوم تواضع - چهارم سخاوت - پنجم راست گوئی -

هیچین پنج چیز مورد ثبوت - یکی روی خوب - دوم خوی خوش - سوم همت بلند - چهارم شکری پنجم سفلگی -

ناصحی فرمود پنج چیز بجد و جهد بنده حاصل میشود - یکی علم - دوم ادب - سوم شجاعت - چهارم یافتن بهشت - پنجم رستن از دوزخ -

نوشیروان فرمود - پادشاهی با شکر است - و شکر باذوقته - و اذوقته باج - و باج از آباوانی - و آباوانی از و او گریست -

حکیم فرمود - که عاقل با پنج بوس صحبت نمیدارد - اول احمق جاهل - دوم سبتدع - سوم عریص - چهارم بدخوی - متکبر پنجم فاسق مصر -

دانشمندی فرمود - لذت را پنج قسمت - اول تندرستی - دوم دولت - سوم علم - چهارم عمارت عالی - پنجم نکیامی -

هیچین پنج آفت بر عکس آنها - اول بیماری - دوم اولاد ناخلف - سوم جهل - چهارم افلاس - پنجم دشمنی با عزیز و اقارب -

حاذقی فرمود پنج چیز علامت سعادت و جهان نیست - اول راستی اقوال - دوم نکیوی افعال

سوم کوشش کسب کمال - چهارم فراخ دستی با اهل و عیال - پنجم خدمت اهل کمال -

حاکم اصم - فرمود - شتاب از شیطانست مگر در پنجا - اول طعام مهمانان و دوم مکاح و خزان

سوم ادای قرضخواهان - چهارم توبه از گناهان پنجم تمیز مردگان -

بطلمیوس را پرسیدند که علامت مقبلان خدا چیست گفت کلام شیرین - و اخلاق حسین - و

روی خندان - و تواضع بهان - و شفقت بزرگ و بدبایسان -

امام محمد غزالی فرمود - بصحبت نیک نیکی - و بصحبت بد بدی - دولت دین از علم و حاصل

و محبت خدا از مرشد کمال - و متاع دنیا بسنجا و کرم حاصل میشود -

حدیث پنجم پیش از پنجم غنیمت دارید - جوانی پیش از پیری - تندرستی پیش از بیماری

توانگری پیش از درویشی - فراغت پیش از مشغول - زندگانی پیش از مرگ -

موعظت فرما برداری خدا و رسول خدا - و علم عمل - و رحم و کرم - و تمذیب اخلاق و آداب

بزرگان و دوستان و خردان و درویشان تمنای شرافتست -

عارفی فرمود که برکت است تعالی در آید و در پنجم میرسد آید - اول هر روز ترقی علم - دوم بندگی

خدا - سوم شناسائی دل - چهارم راستی احوال پنجم صحبت نیکوایان و اهل کمال -

از مودگان گفته اند - که از طبیعت انسان پنج عفت دور نمیشود - اول عفت دزدی - دوم عفت

گدائی - سوم عفت قمار بازی - چهارم عفت درونگوئی - پنجم عفت افیون خوری -

خواجۀ عبداللہ انصاری فرمود - از نماز چشم فادار - هر که از ملامت نترسد از دیگر بگریزید

خود بازن گوی - بیمار و نادان دست را پندیده - بزیارت زندگان و مردگان برو -

حکیم غورس فرمود۔ پادشاہیکہ در وانصاف نباشد۔ امیریکہ تدبیر او درست نباشد  
 عالمیکہ رائے او صائب نباشد۔ بلینکہ قول او موافق نباشد۔ کرمیکہ لفظ او جاویدجا باشد۔ محتاجند غنی  
 سفیان ثوری فرمود۔ دریں زمانہ مال و دولت جمع نشود تا پنجصلمت جمع نشود۔ اول  
 آرزوی دراند۔ دوم غلبہ بر خص و آرز۔ سوم نخل بی انتہا۔ چہارم کمی اتقا۔ پنجم فراموشی عقیقی۔  
 حقیقت جمود العین من فسوق القلب۔ و فسوق القلب من کثرت الذنوب۔  
 و کثرت الذنوب۔ من اکل الحرام۔ و اکل الحرام من نسیاں الموت۔ و نسیاں الموت  
 من طول العمل۔

خواجہ عبداللہ انصاری فرمود۔ بہر جا یکہ باشی خدائر احاضر داں۔ و عمدہ  
 بو فارساں۔ وقت را غنیمت داں۔ و کمال مردم در طاعت و بندگیست۔ و عزت در  
 تواضع و سرفکندگیست۔

بزرجمہر فرمود۔ پنج چیز وابستہ قضا و قدرت و سعی بندہ در اں کاگر نباشد۔  
 اول فرزندان بوجوہ آوردن۔ دوم جاہ بلند گردانیدن۔ سوم مال یافتن۔ چہارم زنی  
 موافق خواست۔ پنجم عمر دراز یافتن۔

ابونصر فارابی فرمود۔ اموات اولاد امراض۔ و امراض اولاد اخلاط۔ و اخلاط اولاد  
 اغذیہ۔ و اغذیہ اولاد نباتات۔ و نباتات اولاد زمین۔ پس ہر چیزیکہ از زمین برمی آید  
 زمین دریشود۔

حدیث۔ تحقارت پنج چیز نقصان بخیرست۔ از حقارت علما زیاں ملت۔ از حقارت امرا

نقصان دولت - از حقارت همسایه زیان منفعت - از حقارت اقربا نقصان محبت -  
از حقارت اهل بیت نقصان راحت -

فصل بیست و نهم - فرمود - بدبخت شد شیطان پنجمین اول اقرار گناهان خود نکرد -  
دوم بران پشیمان نگروید - سوم نفس خود را ملاست نکرد - چهارم قصد توبه نمود - پنجم  
نا امید گردید از رحمت حجت بجهان تعالی -

هفتمین - نیکبخت گردید آدم علیه السلام پنجمین - اول اقرار گناهان خود نمود - دوم سرزنده  
شد از ان - سوم ملاست کرد نفس خود را - چهارم محبت نمود در توبه - پنجم نا امید نگردید از  
رحمت حجت بجهان تعالی -

لطیفه - شخصی نزد مامون الرشید آمده گفت که عزیز و مینوایم مامون گفت  
عجب نباشد - گفت میخواهم که کج روم گفت راه کشاده است گفت راحله دارم  
گفت حج از تو ساقط شد - آن شخص گفت چیزی میخواهم نستوی نمینوایم مامون بخندید  
و چیزی بخشید -

کاملی - فرمود - پنجمین دلیل نیکبختیست - اول در کارها مشوره کردن - دوم راز خود نهان  
داشتن - سوم قوت از کسب حلال خوردن - چهارم تکبر از سرور نمودن - پنجم  
با خلوص اللذی بکوی پیش آمدن -

خواجه عبداللہ انصاری فرمود - ای عزیز دنیا جای ابتلا و آزمائشست - نه  
جای بقا و آسایش - و عیبی باو ای پریش و کادش اینجا راحت و شادمانی را چه کنجایش

پس ہمہ حال بفکر ہی بودن مفتاح کثایت است۔

پیغمبری۔ را الهام رسید کہ اگر صفت ملکی منظوری واری پنج بخصالت اختصار کن۔ اول شفقت مثل آفتاب۔ دوم تواضع مانند زمین۔ سوم سخاوت مثلاً وریا۔ چهارم حلم همچو مودہ۔ پنجم پرودہ پوشی مثل شب۔ نکتہ خود را از ہر چہ داری پاک دار۔ بی خود ہر چہ داری پاک مدار۔ تصوف آثار کشتنت۔ تہموارہ کشتنت۔ طہارت رفتن بر جاہہ است۔ نیشستن بر جاہہ است۔

فاصلہ فرمود۔ سپیکس بر پنج صبور تر از حریص و طامع نبود۔ و سپیکس را عیض خوشتر از قانع نبود۔ و سپیکس را اندوہ و راز تر از حسود نبود۔ و سپیکس سبک تر از کسی نبود کہ بہ ترک دنیا بگوید۔ و سپیکس را پیشانی عظیمتر از عالم بد کردار نبود۔

علی کرم اللہ وجہہ فرمود۔ ہر آن کیکہ باصلاح آرد نہاں خود را حق بجانب باصلاح آرد آشکارا اورا۔ یعنی دل چون صلاح پذیرد جمیع اعضا باصلاح آید۔ و ہر کہ سعی بجا ریں خود کند خدا کار دنیا ہی اورا کفایت کند۔ و ہر کہ باخدا ہی خود راست نماید خدا کار ہای اورا راست نماید۔

حکایت شخصی ابراہیم ادہم را دشنام داد۔ ابراہیم گفت بکافات ایس با تو پنجکار کنم۔ اول جواب دشنام نہم۔ دوم دروہل از تو کینہ نگیرم۔ سوم سبقت



سلام کنم۔ چہارم در نماز بدعا یاد آورم۔ پنجم اگر مرا خدا بہشت بردنیوزوم۔  
 مناجات حکیم ابوالنفیس۔ اکی عقلی وہ کہ ازاں نفس خود را بشناسم  
 ادبی بیاموز کہ سلوک آشنا و بیگانہ معلوم کنم۔ اینقدر رہہ کہ بفرومایگان عرض حاجت  
 نمایم۔ توفیق شکر عنایت کن کہ نعمت زبانی را مستحق شوم۔ صبری وہ کہ تلخ زبانہ  
 را تحمل باشم۔

عارفی۔ فرمود۔ در کویکان شخصیت اگر در بزرگان بودی بقام ابدال رسیدی۔  
 اول غم روزی نمیخورد۔ دوم چون میترسند آب در چشم می آرنند۔ سوم چون با ہم جنگ  
 کند کینہ در دل ندارند۔ چہارم چون بیمار شوند شکوی از خدا نمیکنند۔ پنجم ذخیرہ بتوقع  
 آنکہ نمیکند۔

نوشیروان کہ ہر مزار اولیحد سلطنت کرد نصیحت کرد کہ مدار سلطنت بر پنج چیز است۔  
 اول حراست مملکت۔ دوم پیروی شریعت۔ سوم نیکوای را بر نیکوی قائم داشتن۔  
 چہارم بدال را بسزای بد رسانیدن۔ پنجم لطف و عتاب را حسب موقع بکار آوردن۔  
 مثالیہ جوادی را پرسیدند کہ از انچه با سائلان و محتاجان میدہی، هیچ در باطل خود  
 رعوتی و بر فقیران منتی باز مییابی گفت ہیبت حکم من در کوشش و بخشش حکم گفتگر  
 است کہ در دست طباحت چہ ہر چہ طلبان میدہد بر گفتگر میگردد اما گفتگر بر خود گمان  
 و ہندگی کی برد۔

خواجہ عبداللہ انصاری۔ فرمود۔ دوستی اورا شاید کہ در وقت خشم بر تو

بمشاید - مصاحب اہل راستیوں جان خواں - و مصاحب نا اہل راستیوں ناں واں -  
 صحبت با اہل بد رفتاری و جانست - و صحبت نا اہل تفرقہ رجاں و مانست - آپں  
 مصاحبیت برای افزودن جان - و اپیں مصاحبیت برای ربودن  
 ناں -

انتخاب - فضائل ہر مزیں نوشیرواں کہ سلطان سلجوق بغایت پسندیدہ نخست  
 اول اینکہ کسی را دشنام نداد - دوم در نیکی کردن با کسی مشاورت نمینمود - سوم  
 در سزا رسانیدن سہ بار مشورت باوز را میکرد - چہارم از مسکرات کہ موجب زوال عقلست  
 اجتناب میکرد - پنجم در وقت غیظ با کسی سخن نیگفت -

متفق علیہ حکما کہ پنجگو ہر بیجا از عطایای کبریاست و پنجد شمس برای اینہا -  
 اول گوہر علم کہ عدوی او غرورست - دوم گوہر ایمان کہ عدو او درد غمت - سوم گوہر شرم  
 کہ عدو او سواست - چہارم گوہر سخا کہ عدو او ریاست - پنجم گوہر عقل سلیم کہ عدو او  
 خست -

ہچنین - در وجود آدمی پنجگو ہرست و ہر گوہری را دشمنست - اول گوہر عقل دشمن او  
 شہوتست - دوم گوہر ایمان دشمن او کفرست - سوم گوہر علم دشمن او حرصت چہارم  
 گوہر زہد دشمن او ریاست - پنجم گوہر جوانمردی دشمن او منتست -

امام جعفر صادق رضی اللہ عنہ - فرمود - کہ شیطان میگوید کہ پنجکس در  
 قبضہ من نیستند - اول آنکہ بہ امور توکل بجا کند - دوم آنکہ شب و روز بذر خدای مشغول  
 باشد - سوم آنکہ آنچه بخورد پسندد بدیگری پسندد - چہارم آنکہ ہر مصیبتیکہ باورسد جمع  
 کند - پنجم آنکہ بہہ حال قسمت خود را ضعی باشد -

سقراط - فرمود - از پنج طائفہ غم و اندوہ جدا نمیشود - یکی حسود کہ ہمیشہ در فکر باشد کہ نعمت  
 از دیگری زائل شود و باورسد - دوم حقود کہ دشمنی کسی در دل خود نگہ ساخته ہمیشہ

در پی آزار او ماند - سوم غنی که از پریشانی خود ترسان باشد - چهارم کسیکه مرتبه خواهد که لایق آن نباشد - پنجم ستمشین بد که همیشه در فکر نقصان باشد -

حکیمی فرمود - موجب غرور دنیا پنج چیز است اول شرافت نسب و آن استخوان فرو شریف است - دوم امتیاز نسب و آل بر چهار نوع است - اول غرور علم که رهبر باوید عجب است - دوم غرور قوت که شعار استوار است - سوم غرور حسن که بیشتر از سایه ابر نیست - چهارم غرور دولت را غرور اعظم نامند که فرعون و فرود را مروود نمود -

عمر رضی الله عنه - فرمود - اگر نبودی دعوی غیب گواهی داد نمی بستنی بودی - پنجگروه - اول محتاج صابر عیالدار - دوم زنیکه راضی باشد شوهر او از او - سوم زنیکه کل نماید مهر خود بشوهر خود - چهارم کسیکه مادر و پدر را راضی دارد - پنجم کسیکه توبه کند بر گناهان خود -

پند سواد مندا آدمی چون برسد دولت و حکومت ممکن شود - و ابواب بصیبت بروی کشاده و ظاهر و باطن وی ازال آماوه باشد - درینوقت هوشیار کسیست که از حضرت رب العزت استمداد توفیقات حسنه جوید - و همگی اوقات را بخوبی مرگ و قیامت همور گرداند - و بداند که محاکم استخاا پیش من نهاده اند و عاریتی بدستم - ۱۱۰ -

اکثر علما بر آنند که فکر بر پنج نوع باشد -

فکر در آیات سبحانی و ثمره آن توحید یقینست -

وفکر در نعمتای ربانی - و نتیجه آن شکر و محبتست -

وفکر در روضه های رحمانی و حاصل آن رحمت و شفقت -

وفکر در عقیده های بردانی و مطلوب ازان محبت و اجتناب از معاویه است

و فکر و تفصیر نفسانی و غرض از آن شرم و حیا و توبه و استغفار

ست -

حکیمی فرمود - استخوانِ محبان وقتی ظاهر میگردد که بضرورت یکدیگر جان و مال در بیخ نیکند و با هم نفی که رسانند متوقع پاداشش نمیشوند - و بجای آن یکدیگر فکر کشند و بنیکویی ذکر و محبت یکدیگر و دیدن آید بقارانشاید و محبتیکه بدید آید مستحکم پاید -

نکته - غیر زوی روح را هم بزبان حال مقالت یعنی - باس گویا مر بجزت و ارتقا ترا بجزت دارم - عم گویا اگر مر بجزی ترا بخورم - همت گویا اگر مر انمایش دهم ترا نمایش دهم - عدل گویا از من خلق را خوشش گردان تا خالی را از تو خوششند و گردانم - شجاعت گویا از من پیشش افکند که رعب تو بزبان افکنم -

هر مزین ستا پیوسته - فرمود - هر که این پنج خصلت باشد لائق سپه سالاری و سروری باشد - اول پیش اندیشش که در او اهل حال خوایم اعمال بداند - دوم ادراک که از امور ناپسندیده مستنع گردد - سوم مستغنی که مزخرفات دنیا را پیش او قدری نباشد - چهارم شجاع که از حدود حادثات باکی ندارد - پنجم مستقل که ایفای وعده را از لوازم ذات خود ندارد - امانت محمودترین اعمال و مسعودترین افعالست و آن بهر عضوی از اعضای انسانی تعلق دارد -

امانت چشم چیزهای دیدنی را دیدن و نا دیدنی را هرگز ندیدن -

امانت گوش - اقوال ناشایسته را نشنیدن و شنیده را که قابل ذکر نباشد بسبب

کسی نرسانیدن -

امانت زبان - سخن راست گفتن و بدرونغ و غیبت و بهتان سیل نکردن -

امانت دست - بر مال و متاع دیگران بغیث و خیانت دست تصرف دراز نکردن -

امانت پای - بیووه نگرویدن و بکار نیک تنگاپو کردن -

عیسی علیه السلام وقتی بشخصی فرمود که ترا چیزی بیاموزم که در دنیا و آخرت  
منفعت دهد - گفت پنجگانه یاد دارم و دیگر حاجت ندارم فرمود آن چیست گفت تا  
راست باشد دروغ نگویم - و تا حلال باشد حرام نخورم - و تا حاجتم از خدا باشد از دیگری  
نخواهم - و تا خدا را حاضر بینم بعضیان نسازم - تا عیب خود بینم عیب دیگری نپزدانم  
فرمود همین کافست

حکایت روزی اسکندر با سربازان خود نشسته بود یکی از ایشان گفت که خدای  
عزوجل ترا ملکی عظیم داده است زنان بسیار بخواجه تا فرزندان بسیار یادگار باشد جواب داد  
که یادگار من و فرزندان من سخنان خوب و سیرتهای مرغوبست - و آنکه بر مردان  
جهان غلبه کرده است نیکو نبود که زنان بروی غلبه کنند -

صوفی فرمود - ای شب گردیده روز پیوده سال عمر کجیل رسیده و توان  
جمل خود همچنان نارسیده بنگر که سر را همه شیب و فراز گرفت پایت هنوز  
ترک شیب و فراز نگرفت ای دو مو پیشگشته که یک موی از خودت آگه  
نیست ای کجیل کاهل وقت زوالست و تو قریب الانتقال سه

بنفش قامت سر بلندت + ز آسیب فلک چون نترسند

سیه دل همچو لاله چند باشی + که شاخ سنبلت چون یاسمن شد

حکما گفته اند که علامت حماقت نجاست - اول منفعت خود در مضرت دیگران خواستن -

دوم برشت گوی و نذوقی امید محبت با زمان داشتیم سوم ثواب آنست را بر داشت  
پنداشتیم - چهارم برتن آسانی و قائل علوم دانستیم - پنجم بر رعایت حقوق یاری توقع دوستی  
از مردم داشتیم -

امام جعفر صادق رضی الله عنه - فرمود و یا پیکس محبت در آید - اول کذاب چون  
شرابست که میفریبد - دوم حقیقکه هر چند خواهد که نفی رساند بنیان اندازد - سوم نخیلکه در حال  
احتیاج روی از تو بگرداند - چهارم بد زهره که وقت حادثه بگفت خلاص خود ترا بدش  
سپارد - پنجم ناستیک که ترا بفرود -

حکیم بیکی فرمود - علم چیز است که از طبیعت انسان خود بخواری و وحشت و بیابکی دور  
سکند چرا که هر گاه بر یافت مطالب علمی تر و دوات و وقتها که پیش می آید و دل بسبب  
خوض و سنجیدگی و دلائل طرفین بغور و تامل که خوگر میشود و لا محاله غرور و خود بینی و تور و دلا  
و گزاف همه از طبیعت دور خواهد بود - اما در کم علم عکس آن ضرور -

فقیهی - فرمود - برای قبول صدقه بخشه طست - و پیش از عطا و دور حال  
عطا - و یکی بعد از عطا - و پیش از عطای یکی آنکه از وجه حلال دهد - دوم آنکه بکسی دهد  
که در وجه صلاح منسرح کند - و دور حال عطای یکی آنکه بتواضع تمام دهد دوم آنکه  
خفه دهد - و یکی بعد از عطا آنکه آنچه دهد گاهی بر زبان نهد -

حکایت وقتی درویشی پیش ابراهیم او هم آمد و از درویشی خود گله کرد - ابراهیم  
گفت ای درویش بر تو انگر شده ی در چند روز آن درویش غنی گشته پرسید که

که ای خواجہ از برکت نفس تو غنی شدم اما از کجا دانستی که غنی خواهم شد - گفت بجز و آنکه از درویشی گله کردی و دانستی که از تو این دولت خواهند برد -

طبیب - فرمود - که صحبت او را دائم باشد که بر پنج امر قائم باشد - اول تو این طبیب را خود دانند یا اطاعت طبیب کند - دوم اهل مقدور باشد که ماکول و مشروب بهتر و صالح استعمال کند - سوم ذمی اختیار باشد که هر چیز را بر وقت آن استعمال کردن تواند - چهارم نخیل و انگدل نبود - پنجم بر فواشش نفسانی حریف نباشد -

شکایت - صحبتها بکلف و نفاق در معرض فراموشی همه عهد و میثاق - سینها مال مال کینها در دلها از متاع کدورت گنجینها - محبت دلی ناپدید - آشنا یها دیدیم همه از سرد و مری در کین نه جوی یکدیگر گرم نه از خدا ترس و نه از رسول خدا مشرم - چراغ اتحاد و یگانگی بنور سه هر که از دیده دور از دل دور -

مالیه - هر یک فرقه را بنرض و انتفاع خود کارست و فکر گاه نشردن بیار -

طبیب منفع و مسهل تجویز کند و اجزای نسخه را از عطار خود گرفت گوید -

رگزن گوید احترام خونست اگر فلاں رگ گشاده نشود آئندہ راز بون -

غزیت گراتسبب من نیز کند و تعویذی تجویز کند -

افسوسگر بگوید که همانا دشمنی ساعست -

بنجم سیر باید که گوکب خمس بطالع او ناظرست -

عارفی - تفاوت مردمان بر پنج صفت بیان فرمود -

صفت اول آنکه ظاهر ایشان آراسته و باطن خراب آن متعبدان و زیادارانند.

صفت دوم آنکه باطن ایشان آراسته و ظاهر خراب آن مجانبین مجذوب اند.

صفت سوم آنکه ظاهر و باطن ایشان خراب آن عوام فاشند.

صفت چهارم آنکه ظاهر و باطن ایشان برابرست آن علماء ربانینند.

صفت پنجم آنکه ظاهر و باطن ایشان معمورست اگر بهنتم زمین درآیند از بهنمت

آسمان حکایت کنند و اگر بهنتم آسمان روند از بهنتم زمین نشاندند.

اسکنند - از ارسطو حکیم پرسید که ملازمت ملوک را کدام طائفه موفقند و کدام نالایق حکیم فرمود

لایق خدمت ملوک کسیست که

این باشد نه خائن (که امانت سبب غرمت و خیانت موجب امانت)

قانع باشد نه طامع (که قناعت گنجیت گران و طمع رنجیت بیکران)

نگوگوی باشد نه غیب جوی (که نگوگوی محبوب و مقبولست و غیب جوی مژد و مژدول)

موافق باشد نه منافق (که نتیجه اتقان مهر و وفاست و ثمره نفاق جور و جفا).

بر طریق سنت باشد نه براه بعثت (که تائید سنت بر وجه جنان میرود و داعی بدعترا

بهاویة فعلالت میگذد).

لقمان حکیم را پرسید که اگر بنده را یک نعمت مختار کنند کدام را اختیار بسیار

باید کرد - گفت نعمت دین را - باز پرسید که اگر بد نعمت مختار کنند - فرمود نعمت دین

و مال حلال را - باز پرسید اگر سه نعمت اختیار دهند - فرمود نعمت دین و مال حلال



و سخاوت را باز پرسید کہ اگر بچهار نعمت اختیار دهند فرمود نعمت دین مال حلال و سخاوت حمار  
 باز پرسید اگر پنج نعمت مختار سازند فرمود نعمت دین مال حلال و سخاوت حیا و خلوص نیک باز پرسید اگر بیش  
 نعمت اختیار دهند فرمود ای فرزند بہر کہ این شصت و ہفت کتبت ہاں مرد کالت کہ جملہ نعمای الہی اور اشیا  
 واقعہ۔ چون ارکان دولت نقش اسکندر بتابوت زربجاس آورد اشارت حکما  
 کردند کہ درین وقت عبرت انگیز و عبرت خیز کلمہ چند بطور اختصار اعلام کرد کہ تنبیہ خاص و  
 نصیحت عام گردد۔

اول یکی از شاگردان ارسطو بیان نمود کہ امی شیریں زبان آن کد ام چیز بود کہ  
 امروز ترا ابلکم نمود۔

دیگری گفت کہ سکندر مال و خزائن از نظر مردم نہاں مینمود امروز مثل مال و خزائن  
 اورا پنهان خواهند نمود۔

سومی گفت دیر و زیش اسکندر بچاکس را یارای کلام نبود امروز اورا بچ  
 یاری کلام نیت۔

چهارمی گفت کہ دیر و ز اسکندر کار خاص و عام بذات خاص انجام میداد امروز  
 بسر انجام کار خود عاجزست۔

پنجمی گفت این پادشاہیت عالیجاہ کہ از شرق تا غرب بسطی زمین محیط بود  
 امروز و در عہ زمین برواحاطہ خواهد نمود۔

خسر و پرویز از بزرگی پرسید کہ از طبقات خلص لائق سیاست کیست و لائق مروت